

آداب قضاوت از دیدگاه آیت الله محسنی^(۵) با تأکید بر قوانین افغانستان

* خادم حسین حبیبی

** حسین داد کامران

چکیده

قضاوت یکی از مهم ترین و در عین حال خطرناک ترین مسئولیتی است که می توان تصور کرد تا آن جا که گفته شده شاخه ای از درخت ولایت و حکومت است و امور حکومتی جز با آن به سامان نمی رسد؛ زیرا یکی از ارکان اصلی حکومت به حساب می آید؛ اما بنا و اساس هر حکم و تصمیمی نسبت به امور مطروحه در پیشگاه محکمه، در پنجه قضاوت است. بر این اساس، بحث قضاوت و این که چه آدابی بر آن حاکم باشد، از دیرزمانی تا به امروز در جوامع مطرح بوده است؛ لذا اندیشمندان و قانون گذاران نسبت به این امر ساکت نبوده و هر کدام در خصوص آن ابراز نظر و موضعی را نسبت به آن اتخاذ کرده اند. در این تحقیق، نگارنده با روش تحلیلی-توصیفی و با استفاده از منابع کتابخانه ای در پی آن است تا آداب قضاوت را از دیدگاه آیت الله محسنی^(۵) و قوانین موضوعه ی جمهوری اسلامی افغانستان مورد بررسی قرار دهد. البته، مواردی چون اجرای عدالت و انصاف در امر قضا یکی از مهم ترین موارد به حساب می آید که این مورد در قرآن کریم، اندیشه آیت الله محسنی^(۵) و قوانین افغانستان نیز تأکید شده است. بر علاوه آن موارد دیگری چون پرهیز از پیشداوری، برخورد مساویانه با طرفین دعوا، داشتن ایمان راسخ به خداوند و اجتناب از گرفتن رشوه برای قضاوت تأکید شده است.

کلیدواژگان: قاضی، قضاوت، آداب، آیت الله محسنی، قوانین افغانستان.

مقدمه

از جمله مهم‌ترین بحث‌های قضا و دستگاه داوری در جامعه انسانی، بحث قضاوت و داوری دعوی افراد و صدور احکام قضایی است. در واقع، تحکیم شالوده قوه قضایی و استحکام پایه ولایه‌های آن و ترویج امنیت ملی در جامعه، وامدار همت و تلاش عالی قاضی است. هرگز قسط در جامعه پا نگرفته و عدالت استقرار نمی‌یابد و روح آرامش در افراد جامعه ضمانت نمی‌شود؛ مگر این‌که قاضی به آداب قضایی که در فقه و قانون بیان شده است، آراسته باشد. بر این اساس، در فقه و قانون با توجه به دیدگاه‌های قانون‌گذار و فقها، آداب زیادی برای امر قضاوت پیش بینی شده است که رعایت آن آداب می‌تواند زمینه‌ی تحقق عدالت در جامعه را مهیا سازد؛ لذا با توجه به آن‌که تا کنون به صورت مستقل عنوان این پژوهش «آداب قضاوت از دیدگاه آیت‌الله محسنی علیه‌السلام و قوانین افغانستان» به رشته‌ی تحریر درنیامده است، ضروری است تا اندیشه‌های ایشان (آیت‌الله محسنی علیه‌السلام) با تأکید بر موضع قانون‌گذاران افغانستان، به بررسی گرفته شود.

بنابراین، برای بررسی دقیق «آداب قضاوت» ضروری است تا ابتدا مفهوم قاضی، انواع قاضی و شرایط انتخاب آن به بررسی گرفته شده و به دنبال آن به آداب قضاوت پرداخته شود.

گفتار اول: تعریف، اقسام و فرایند انتخاب قاضی

قضات از زمره مواردی است که نقش اساسی را در فرایند رسیدگی قضایی بردوش دارد. این امر از جمله موارد مهم و دارای حساسیت‌های زیاد با مسئولیت‌های مهم و حیاتی همراه است؛ چون با کوچک‌ترین اشتباه یا غفلت از سوی قاضی پرونده، ممکن است افراد برخلاف اعمال رفتاری‌شان، یکی مظلوم و دیگری ظالم واقع شوند؛ بنابراین، با توجه به اهمیت مسلک قضاوت، در ادامه به تعریف و انواع قاضی پرداخته خواهد شد.

بند اول: مفهوم قاضی

واژه‌ی «قاضی» معرب بوده و برای آن معنا‌های متفاوتی از سوی لغت‌دانان بیان شده است. این واژه از ماده (ق. ض. ی) و مصدر قضا و قضی گرفته شده است و معانی مختلفی دارد که عبارتند از: فراق، مرگ، خلق، اتمام، امر، قول، حتم، پایان دادن، اعلام، حکم و... (اردبیلی،

۱۴۰۸: ص ۳۵).

لغت دانان فارسی بیان داشته‌اند که «قاضی» به احتمال زیاد از لغت «کادیک» (kadic) که یکی از لغت‌های پهلوی است، به وجود آمده است (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۱، ج ۴: ص ۲۸۳۲). معناهایی که بر این واژه وارد شده است، محدود بوده که شامل حکم، داور و تکه‌نانی که در آن خوراکی ای گذاشته و بپیچند، می‌شود (انوری، ۱۳۸۶، ج ۸: ص ۷۱۰۰). آنچه در رابطه به معنای اصطلاحی قاضی از سوی فقها و حقوق دانان ایراد شده است، تفاوتی با یکدیگر ندارد.

محمد جعفر جعفری لنگرودی در تعریف قاضی بیان داشته است: «قاضی کسی است که مشغول قضا باشد و به فصل خصومت و ترافع اشتغال دارد.» (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۱، ج ۱: ص ۵۱۱).

یکی دیگر از دانشمندان قاضی را چنین تعریف می‌کند: «آن‌که از طرف قوه قضاییه در حال حاضر و در گذشته از طرف قاضی القضاة یا حاکم، وظیفه رسیدگی و حل و فصل دعاوی مردم را داشت.» (انوری، پیشین، ج ۶: ص ۵۴۵۱).

آیت‌الله محسنی رحمته‌الله علیه در تعریف قاضی بیان داشته است: قاضی کسی است که در موارد خاص بر طبق ضوابط شرعی حکم را به نفع یکی از متخاصمین انشا نموده و نزاع را حل می‌کند (محسنی، ۱۴۱۲: ص ۳۲).

تعریفی که در قوانین افغانستان از قاضی شده است، قاضی را شخصی معرفی می‌کند که مطابق قانون حکم می‌کند.

بر اساس بند ۱۶ ماده ۴ قانون تشکیلات و صلاحیت قوه قضائیه جمهوری اسلامی افغانستان، قاضی عبارت از «شخصی است که با داشتن انسلاک قضائی، قضایا را طبق احکام قانون رسیدگی و اصدار حکم می‌نماید.» علاوه بر مورد فوق، با توجه به بند ۱ ماده ۴ قانون اصول محاکمات مدنی جمهوری اسلامی افغانستان، «قاضی شخصی است که حکم می‌کند.» از این رو، بر طبق بیان قانون‌گذار در بند ۱ ماده ۴ قانون اصول محاکمات مدنی، می‌توان استنباط کرد که بر طبق این ماده قاضی صرفاً شخصی است که حکم صادر می‌کند.

بنابراین، با توجه به بیان تعریف قاضی، می‌توان قضاوت را چنین تعریف کرد: «قضاوت عبارت است از حکم میان مردم در هنگام نزاع و رفع خصومت و فصل امر میان آن‌ها از ناحیه

افراد واجد شرایط و دارای اذن.» (سنگلاختی، ۱۳۸۵: ص ۱۶). با توجه به بیان تعریف قاضی و قضاوت، لازم است تا به بررسی اقسام قاضی نیز پرداخته شود.

بند دوم: اقسام قاضی

به طور مختصر می توان قضاوت را با توجه به وظایف شان به قاضی منصوب و قاضی تحکیم که به لحاظ مسئولیت با یکدیگر تفاوت دارند، قابل تقسیم دانست.

الف. قاضی منصوب

قاضی منصوب از زمره قضاتی است که از سوی امام معصوم علیه السلام به مسلک قضاوت گماشته شده و همه شرایط و صفات لازم جهت رسیدگی به دعاوی را دارا باشد؛ از این رو، این قاضی ها دارای ویژگی های خاصی هستند که بر طبق آن به این مسلک تعیین می شوند (حیدر نژاد، ۱۳۹۵: ص ۱۹). بر همین اساس، این نوع قضاوت را می توان به قاضی معصوم و غیر معصوم قابل تقسیم دانست.

۱. قاضی معصوم

قضاوت از مواردی است که از سوی پروردگار به رسول آن و از او برائمه داده شده است. ثبوت منصب قضاوت و دادرسی برای پیامبر اکرم و ائمه معصومین از ضروریات دین و مسلمات نزد عامه مسلمانان است (بلاغی، ۱۳۴۵: ص ۱۴۹)؛ اما باید توجه داشت که ثابت شدن قضاوت کردن توسط معصوم در مذهب اهل تشیع مورد پذیرش بوده و در فقه اهل سنت این امر مورد تأیید قرار نگرفته است. در نزد اهل سنت، در زمان خلفای راشدین، برای خلیفه و بعد از آن به وسیله ی شورایی که از چند نفر تشکیل می شد، به حل و فصل نزاع ها و اجرای احکام الهی مبادرت ورزیده می شده است.

۲. قاضی غیر معصوم

در فقه اهل تشیع، همان گونه که قضاوت از رسول خدا به معصومین ثابت شده است، در زمان غیبت این امر به فقیه جامع الشرایط واگذار می شود. البته، امروزه این شغل از سوی فقیه به اشخاص دیگری واگذار شده است؛ ولی می بایست این افراد مطابق با شریعت اسلامی به پیشبرد مسلک قضاوت بپردازند.

آنچه حایز اهمیت است و جای تأمل دارد، این است که براساس ماده‌ی ۱۳۰ قانون اساسی افغانستان: «محاکم در قضایای مورد رسیدگی، احکام این قانون اساسی و سایر قوانین را تطبیق می‌کنند. هرگاه برای قضیه‌ای از قضایای مورد رسیدگی در قانون اساسی و سایر قوانین حکمی موجود نباشد، محاکم به پیروی از احکام فقه حنفی و در داخل حدودی که این قانون اساسی وضع کرده، قضیه را به نحوی حل و فصل می‌نمایند که عدالت را به بهترین وجه تأمین نماید.» آنچه از این ماده می‌توان برداشت کرد این است که بر طبق بیان قانون‌گذار در قانون اساسی افغانستان، مذهب غالب در این کشور، مذهب اهل سنت (حنفی) است. هرچند که در ادامه در ماده‌ی ۱۳۱ این قانون بیان داشته است: «محاکم برای اهل تشیع، در قضایای مربوط به احوال شخصیه، احکام مذهب تشیع را مطابق به احکام قانون تطبیق نمایند. در سایر دعوی نیز اگر در این قانون اساسی و قوانین دیگری حکمی موجود نباشد، محاکم قضیه را مطابق به احکام این مذهب حل و فصل می‌نمایند.» ولی اگر به ماده‌ی ۲ کد جزای این کشور توجه شود، قانون‌گذار در آن بیان داشته است: «(۱) این قانون جرایم و جزاهای تعزیری را تنظیم می‌نماید. (۲) مرتکب جرایم حدود، قصاص و دیت مطابق احکام فقه حنفی شریعت اسلام مجازات می‌گردد.» از بیان قانون‌گذار در ماده‌ی ۱۳۱ قانون اساسی و ماده‌ی ۲ کد جزای افغانستان، چنین برمی‌آید که فقه اهل تشیع تنها در امور احوال شخصیه (همانند حجر، ولایت و نکاح و...) جاری است و در بحث جرایم می‌بایست تابع فقه حنفی باشند که مستند این بیان نیز در ماده‌ی ۲ کد جزای افغانستان آمده است.

به نظر نگارنده، دلیل غلبه‌ی مذهب اهل سنت در قانون‌گذاری به کثرت نفوس و پیروان این مذهب و هم‌چنین در دست داشتن حکومت توسط این افراد برمی‌گردد که طی قرن‌هاست در دست افرادی از این مذهب قرار دارد؛ هرچند بعد از روی کار آمدن دولت جمهوری (به رهبری حامد کرزی) و با تلاش‌های عالم فقید اهل تشیع، آیت‌الله محسنی رحمته‌الله علیه، مذهب جعفری در کنار مذهب اهل سنت به رسمیت شناخته شده و قانون احوال شخصیه آن نیز بعدها به توشیح رئیس جمهور وقت رسید.

بنابراین، در جمهوری اسلامی افغانستان، جرایم تعزیری در زمره صلاحیت کد جزای این کشور است که در سال ۱۳۹۶ لازم‌الاجرا شد و سایر جرایم همانند حدود، قصاص و دیات، مطابق با فقه حنفی رسیدگی می‌شود. البته، اهل تشیع صرفاً در موارد قضایای احوال شخصیه

خود مجاز به مراجعه به فقه خود می‌باشند.

ازاین‌رو، با توجه به غلبه‌ی مذهب اهل سنت (حنفی) در جمهوری اسلامی افغانستان، تعیین قضات نیز از طریق واگذاری افراد توسط معصوم و فقیه جامع‌الشرایط پذیرفته شده نیست. استدلالی که می‌توان بر این ادعا داشت این است که مذهب حنفی که یکی از چهار مذهب اهل سنت به شمار می‌رود، بر قوانین کیفری افغانستان تسلط داشته و نحوه‌ی جلب و جذب قضات و مبنای اختیار آن‌ها در این مذهب متفاوت از مذهب اهل تشیع است. از سوی دیگر، متأسفانه قواعد موجود در این مذهب (حنفی) نیز به صورت عموم توسط محاکم افغانستان اجرا نمی‌شود که این مورد میدان اشکال بر قوانین نافذ افغانستان را باز گذاشته است.

ب. قاضی تحکیم

نوع دیگری از قضات را می‌توان ذیل عنوان قاضی تحکیم مورد بررسی قرارداد که واگذار کردن این افراد به مسلک قضاوت مشروط به نصب امام نیست. از آن‌جا که این مورد یکی از مباحث مهم به حساب می‌آید، فقها از جنبه‌های گوناگون آن را مورد بررسی و موشکافی قرار داده‌اند. در ادامه به صورت مختصر این مورد به بررسی گرفته خواهد شد.

«تحکیم» مصدر و از ریشه‌ی «حکم» آمده است و حکم در لغت به معنای قضاوت و دادرسی و در اصل به معنای منع و بازداشتن است.

از نظرگاه اصطلاحی، تحکیم به معنای تفویض قضاوت به کسی گفته می‌شود «حکْمَنَا فُلَانًا فِيمَا بَيْنَنَا» (ابن منظور، بی تا، ج ۱۲: ص ۱۴۲)؛ یعنی فلان را در آنچه بین ما مورد اختلاف بود، حکم قرار دادیم. فقهای اهل تشیع در تعریف و برخی شرایط قاضی تحکیم با هم تفاوت دیدگاه دارند؛ اما در کل از اندیشه‌های آنان به دست می‌آید که قاضی تحکیم شخصی جامع‌الشرایط قضاوت ولی غیر منصوب از سوی متولی قضا است که از سوی دو طرف یا طرفین دعوا برای حل و فصل قضیه‌ی مورد اختلاف آنان انتخاب و تعیین می‌شود (شهید ثانی، ۱۴۱۳: ص ۳۳۲)؛ یعنی مطابق با آنچه گذشت، چنین استنباط می‌شود که در مورد قاضی تحکیم لزوماً شرط نیست که او از سوی فقیه یا... در این مسلک گماشته شده باشد؛ بلکه اشخاصی غیر از فقیه هم می‌توانند به این امر مبادرت ورزند؛ طوری که آیت الله محسنی نیز بیان

داشته است: «قضاوت ... حتی برای غیرمجتهد علی‌الاصح ثابت و منصوص است و نص آن معتبره آبی خدیجه است که امام صادق او را به سوی اصحاب ما فرستاد تا به آنان بگوید...» (محسنی، ۱۴۱۲: ص ۱۲۲). با توجه به آنچه بررسی شد، قاضی تحکیم و قاضی منصوب دارای تفاوت‌های زیرند:

اول. انتخاب و نفوذ قضاوت او (قاضی تحکیم) به سبب اختیار و رضایت طرفین دعوا است؛ برخلاف قاضی‌های دیگر که امام آنان را منصوب می‌کند؛
دوم. قاضی تحکیم را طرفین دعوا یا یکی از آنها می‌تواند قبل از صدور حکم عزل کند؛ حتی پس از انجام مقدمات حکم شهادت دو شاهد و یا تحقق حلف و قسم؛ برخلاف قضات دیگر؛
سوم. برخی گفته‌اند که نفوذ حکم این نوع قاضی موقوف است به این‌که متخاصمین نیز راضی شوند و گردن نهند و گرنه نافذ نخواهد بود و این فرق مورد تأمل است.
چهارم. قاضی تحکیم تنها در حق الناس که متعلق به مردم و در صلاحیت منازعه مردم است، می‌تواند حکم دهد نه در حق الله که متصدی آن حاکم و ولی امر است (عسکری، ۱۳۹۰: ص ۸۵).

بند سوم: فرایند انتخاب قاضی

نحوه و روال انتخاب و انتصاب قاضی‌ها در تأمین عدالت، به خصوص عدالت کیفری و حفظ اقتدار قوه قضاییه در مقابل قوای دیگر (قوه مقننه و مجریه)، تأثیرانکارناپذیری دارد؛ بنابراین، انتخاب و انتصاب قضات به صورت عادلانه و خردمندانه را می‌توان به مثابه‌ی تضمینی برای اجرای دادرسی عادلانه و منصفانه در محاکم و ساختار این قوه (قوه قضاییه) به شمار آورد.
فرایند انتخاب و یا انتصاب بی‌طرفانه و منصفانه‌ی قضات، مسبب استقلال قاضی در رسیدگی به پرونده‌های مطرح شده نزد او را فراهم می‌آورد. استقلال در امر قضا بدین معنا است که قاضی در کرسی دادرسی نسبت به موضوع مورد رسیدگی با آزادی عمل کامل و براساس واقعیت و برپایه‌ی موازین حقوقی و بدون دخالت، فشار و یا نفوذ نادرست از سوی هریک از ارکان دولتی و یا حکومتی و ... رسیدگی و تصمیم‌گیری می‌کند (عزیزی، ۱۳۹۲: ص ۱۲۲).
در کشورهای مختلف روش‌های متفاوت در خصوص انتخاب افراد به عنوان قاضی وجود

دارد؛ برخی از طریق انتخابات و برخی دیگر از طریق انتصاب به این امر مبادرت می‌ورزند. برخی کشورها قاضی‌های خود را از میان حقوق‌دانان باتجربه و وکلای با سابقه انتخاب می‌کنند؛ اما کشورهای دارای حقوق نوشته، به‌طور سنتی از نظام شغلی پیروی می‌کنند. در این روش، فارغ‌التحصیلان دانشکده‌های حقوق از طریق ارزیابی مسائل ماهوی به‌عنوان قاضی انتخاب می‌شوند (عزیزی، همان: ص ۱۲۴). کشورهایی مانند افغانستان و ایران از نظام حقوق رومی ژرمنی (نوشته) پیروی می‌کنند و افراد با توجه به روش دوم از میان فارغ‌التحصیلان رشته‌های حقوق و الهیات در بخش‌های قضا انتخاب و یا انتصاب می‌شوند.

رخ داده‌ی چند دهه‌ی اخیر در افغانستان زمینه‌ی تغییرات زیادی را در ساختار نظام، به‌ویژه در بخش قضا، به وجود آورده است؛ از این رو، با توجه به حضور کشورهای متعدد در افغانستان، بعد از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، این کشور دچار تغییرات اساسی و بنیادی در نوع نظام و ساختار حکومت شد. چکیده‌ی این تغییرات را می‌توان در پرتو تشکیل و به رسمیت شناخته شدن سه قوه مجزا ذکر کرد که عبارتند از: قوه قضاییه، قوه مجریه و قوه مقننه. در این کشور، قوه مقننه به تقنین قوانین می‌پردازد، قوه قضائیه در مورد آن قضاوت و حکم می‌کند و قوه مجریه مسئولیت تطبیق آن را به عهده دارد (محسنی، ۱۳۹۳: ص ۱۱۸). البته، هر کدام از این قوه‌ها در ساختار جدید دولت افغانستان از امتیازات و اقتداری برابر با یکدیگر برخوردار بوده و مستقل می‌باشند.

قانون‌گذار افغانستان در ماده‌ی ۱۱۶ قانون اساسی این کشور، قوه قضاییه را به‌عنوان یکی از ارکان اساسی این کشور معرفی کرده است؛ طوری که در این ماده بیان داشته است: «قوه قضاییه رکن مستقل دولت جمهوری اسلامی افغانستان می‌باشد. قوه قضاییه مرکب است از ستره محکمه، محاکم استیناف و محاکم ابتدائیه که تشکیلات و صلاحیت آن‌ها توسط قانون تنظیم می‌گردد...». پس با این تفاسیر، یکی از ارکان دولت افغانستان که رکن مستقل بوده و از صلاحیت‌های خاص برخوردار است، قوه قضاییه است.

قانون‌گذار افغانستان در ماده‌ی ۱۳۲ قانون اساسی این کشور در رابطه به انتصاب قضات بیان داشته است: «قضات به پیشنهاد ستره محکمه و منظوری رئیس جمهور تعیین می‌گردند.» در این ماده هر چند مقرر شده است که قوه قضاییه و در رأس آن ستره محکمه است که وظیفه انتصاب قضات را دارند؛ اما منظوری و تأیید رئیس جمهور جمهوری اسلامی افغانستان برای

محقق شدن این امر لازم و ضروری است. این کار هرچند دخالت قوه مجریه در اموری داخلی قوه قضاییه به حساب می‌آید؛ اما این امر از آن جهت قابل توجیه است که اولاً، رئیس‌جمهور به عنوان عالی‌ترین مقام در ساختار دولت افغانستان است. ثانیاً، منظوری وی ممکن است از فساد در قوه قضاییه جلوگیری کند. ثالثاً، منظوری رئیس‌جمهوری به نظر می‌رسد بیش‌تر یک امر صوری و نمادگونه باشد؛ زیرا قضاوت در مرحله اول توسط ستره محکمه که متشکل از ۹ عضو است، انتخاب می‌شوند.

آنچه در قانون اساسی افغانستان در رابطه با انتصاب قضاوت ملاحظه شد، در سایر قوانین این کشور نیز انتصاب قضاوت دارای فرایند پیچیده‌ای نیست؛ چنان‌که قانون‌گذار افغانستان در فقره ۱ ماده ۸۱ قانون تشکیل و صلاحیت محاکم افغانستان شرایط ذیل را جهت انسلاک قضاوت برشمرده است:

۱. داشتن حداقل ده سال تابعیت جمهوری اسلامی افغانستان حین انسلاک؛ اولین شرط برای این‌که شخصی بخواهد به عنوان قاضی از سوی ستره محکمه انتخاب شود، داشتن حداقل ده سال تابعیت این کشور است. این شرط نشان می‌دهد افرادی که متولد افغانستان نیستند یا به هر دلیلی تابعیت افغانستان را ندارند، در صورتی می‌توانند به عنوان قاضی انتخاب شوند که ده سال از گرفتن تابعیت افغانستانی آن‌ها گذشته باشد.

۲. عدم محکومیت به جرم جنایت یا جنحه عمدی به حکم محکمه‌ی ذیصلاح؛ دومین شرط در خصوص پذیرفته شدن شخصی به عنوان قاضی، عدم ارتکاب جنایت یا جنحه عمدی است؛ بنابراین هرگاه شخصی مرتکب قباحت شده باشد یا این‌که مرتکب جنحه شده باشد؛ اما عمدی نباشد، می‌تواند از سوی ستره محکمه با منظوری رئیس‌جمهور افغانستان به عنوان قاضی انتخاب شده و ایفای وظیفه کند. موضوع دیگری که پرداختن به آن لازم می‌آید، اثبات جرم شخص است. هرگاه شخصی مرتکب یکی از جرایم فوق شده باشد؛ اما توسط محکمه‌ی ذیصلاح اثبات نشده و حکمی در خصوص آن صادر نشده باشد، نمی‌تواند مانع از انتخاب وی به عنوان قاضی شد؛ لذا هدف از عدم محکومیت به جرایم جنایت یا جنحه عمدی، جرایم و محکومیت‌هایی است که کشف شده و در خصوص آن‌ها حکم قطعی صادر شده باشد.

۳. داشتن سند تحصیلی لیسانس شرعیات یا حقوق و یا بالاتر از آن و یا سند تحصیلی از

دارالعلوم‌ها و مدارس دینی رسمی دولت و یا معادل آن: داشتن سند لیسانس رشته‌های شرعیات و حقوق و اسناد تحصیلی بالاتر از آن و هم‌چنان اسناد تحصیلی مراکز دینی و دیگر اسناد معادل آن می‌تواند به‌عنوان انتصاب افراد به قضا کافی باشد؛ البته گذراندن دوره ستاژ قضایی نیز برای این افراد الزامی است.

۴. عدم مبتلابودن به امراض ساری یا معلولیت‌هایی که مانع اجرای وظیفه شود: نداشتن امراض ساری به خاطر جلوگیری از شیوع و انتقال آن بیماری به دیگران است؛ اما تشخیص این‌که کدام نوع معلولیت‌ها مانع از اجرای وظیفه است، به عهده شورای ستره محکمه است. البته، به نظر می‌رسد این‌گونه معلولیت‌ها بیش‌تر وضع روحی و روانی را دربرگیرد.

۵. اکمال حداقل سن بیست‌وسه سالگی حین انسلاک در کادر قضا: اکمال سن بیست‌وسه سالگی یکی دیگر از شرایط انتصاب به‌عنوان قاضی از سوی قانون‌گذار قید شده است.

۶. سپری نمودن موفقانه دوره‌ی ستاژ: دوره‌ی اختصاص ستاژ در افغانستان مدت زمانی دو سال را دربرگرفته که در آن به درس‌های مربوط به مسلک قضاوت پرداخته می‌شود. اشخاصی که مشغول گذراندن این دوره می‌باشند، دارای معاش از طرف دولت بوده و بعد از سپری نمودن آن می‌توانند به‌عنوان قاضی منتصب شوند.

با توجه به مباحث مطرح‌شده در خصوص انتصاب قضات در نظام قضایی افغانستان، فرایند انتصاب قضات شکلی پیچیده نداشته و صرفاً باید شرایطی را داشته باشند که در فوق از آن‌ها بحث شده است. این دسته از افراد که شرایط مدنظر را داشته باشند، توسط شورای ستره محکمه گزینش شده و با منظوری رئیس جمهور جمهوری اسلامی افغانستان به‌عنوان قاضی منتصب خواهند شد.

گفتار دوم: آداب قضاوت

آداب جمع کلمه ادب است و لغت‌دانان در بیان معنای کلمه ادب گفته‌اند: «دانش، فرهنگ، روش، پسندیده، خوی خوش، آداب جمع و...» (عمید، ۱۳۸۹: ص ۱۴۷). جعفری لنگرودی در مبسوط در ترمینولوژی حقوق در خصوص بیان کلمه آداب بیان داشته است: «آداب جمع ادب است یعنی شیوه و روش مورد احترام و رعایت یک گروه یا یک قوم و یک ملت و یا یک امت...» (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۱، ج ۱: ص ۱۵). در ادامه در بیان معنای قضاوت بیان داشته

است: «رسیدگی به مراعات مدنی و کیفری و صدور حکم.» (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۱، ج ۴: ص ۲۹۳۶)؛ بنابراین، با توجه به معنایی که از آداب بیان شد، معنای روش کلمه آداب نزدیک‌ترین مفهومی است که می‌توان در رابطه با عنوان این پژوهش در نظر گرفت. در ادامه با توجه به اهمیت موضوع بحث، به صورت جداگانه آدابی که برای قضاوت، قاضی‌ها در آیات قرآن کریم، اندیشه آیت‌الله محسنی رحمته‌الله علیه و قوانین افغانستان در نظر گرفته شده است، به بررسی گرفته خواهد شد.

بند اول: ایمان به خدا

در این‌که در اندیشه‌ی اسلامی، قاضی می‌بایست مسلمان باشد، میان همه فقها یگانگی دید و اندیشه وجود دارد. اجماع فقها نیز در این مورد بر پایه‌ی دلیل‌های عقلی و نقلی استوار است. هر کسی که ولایت (تصدی) او به‌گونه‌ای همگانی و دریست پذیرفتنی نباشد، بی‌گمان ولایت (تصدی) او در کاری ویژه مانند دادرسی هم پذیرفتنی نخواهد بود (ساکت، ۱۳۸۲: ص ۲۱۷). این‌که نامسلمان نمی‌تواند قاضی باشد، به پشتوانه‌ی آیه‌ای از قرآن مجید است که «...وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (نساء، ۱۴۱) «... و خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان تسلطی نداده است». هرچند که این آیه‌ی قرآن کریم در رابطه با عدم تسلط کافران بر مسلمین است و این مورد بیش‌تر بر بخش حکومت و حکمرانی اشاره دارد؛ لکن می‌توان عدم قضاوت نامسلمان بر مسلمان را نیز از این آیه برداشت کرد؛ زیرا در این آیه از «تسلط» نام برده شده است؛ پس در نظام قضایی نیز قاضی به نحوی بر متهم و محکوم تسلط دارد و لذا با استناد بر آیه شریفه فوق، یکی از آداب قضاوت را می‌توان در مسلمان بودن قاضی دانست (منصور بن یونس بن ادريس البهوتي، ۱۳۸۸: ص ۲۵). طوری که قانون‌گذار افغانستان در ماده‌ی ۱۱۹ قانون اساسی در رابطه با حلف قضات ستره محکمه بیان داشته است: «اعضای ستره محکمه قبل از اشتغال وظیفه، حلف آتی را در حضور رئیس جمهور به‌جا می‌آورند: بسم الله الرحمن الرحيم. به نام خداوند بزرگ (ج) سوگند یاد می‌کنم که حق و عدالت را بر طبق احکام دین مقدس اسلام، نصوص این قانون و سایر قوانین افغانستان تأمین نموده، وظیفه قضا را با کمال امانت، صداقت و بی‌طرفی اجرا نمایم.» حلف و سوگندنامه که برای قضات در این ماده در نظر گرفته شده است، ابتدای آن با بسم الله الرحمن الرحيم شروع شده است که این مورد مشهور به «بسمله» یا

«تسمیه» به معنای خواندن نام خدا و ذکر «الله» است. این عبارت ۱۱۴ بار در قرآن تکرار شده است. در ابتدای هریک از سوره‌های قرآن به استثنای سوره براءت و افزون بر آغاز سوره نمل، در آیه ۲۶ این سوره نیز ذکر شده است؛ بنابراین، این‌که قاضی در همان ابتدای نصب شدن در منصب قضاوت حلف خود را با بسم الله الرحمن الرحیم آغاز می‌کند، نشان دهنده آن است که باید بر ذات پروردگار اعتقاد داشته باشد. بر علاوه آن در امور قضا، حق و عدالت را نیز بر مبنای احکام دین مبین اسلام، نصوص قانون اساسی و سایر قوانین دیگری که در افغانستان لازم الاجرا می‌باشد، می‌بایست به اجرا درآورد.

البته، با توجه به ماده‌ی ۲ و ۳ قانون اساسی این کشور (افغانستان) دین دولت جمهوری اسلامی افغانستان، دین مقدس اسلام است و در این کشور هیچ قانونی نمی‌تواند مخالف معتقدات و احکام دین مقدس سلام باشد. از آن‌جا که قانون‌گذار افغانستان در ماده‌ی قانون فوق به صراحت بیان می‌دارد: «در افغانستان هیچ قانونی نمی‌تواند مخالف معتقدات و احکام دین مقدس اسلام باشد.» در ادامه، در ماده‌ی ۷ همین قانون، مواردی را بیان داشته است که در کل در تضاد با ماده‌ی ۲ و ۳ این قانون محسوب می‌شود که توضیح و ریشه‌یابی تضاد این ماده‌ها از حوصله و موضوع این تحقیق دور است.

در اندیشه آیت الله محسنی رحمته‌الله علیه نیز تأکید زیادی به قرآن کریم شده است؛ طوری که ایشان بیان داشته است: «آیات قرآن، کتاب خداوند را مطالعه کنید و بی‌طرفانه بفهمید و عجزولانه قضاوت نکنید.» یعنی آنچه در این زمینه مورد دغدغه ایشان است این است که مبدا بدون رجوع به آیات قرآن کریم و نفهمیدن آن قضاوتی صورت گیرد. البته، زمانی که قاضی بر طبق آیات قرآن کریم قضاوت خود را انجام دهد، در واقع دیگر جایی برای حق سوزی و نرسیدن حق به حق دار باقی نخواهد ماند که همه این موارد ناشی از اعتقاد به خداوند و پیروی از دستورات آن در قرآن کریم است (محسنی، ۱۴۳۷: ص ۵۶۴).

بند دوم: انصاف و عدل در امر قضاوت

بحث رعایت و اجرای عدالت در امر قضاوت به استقلال قضایی برمی‌گردد؛ یعنی قاضی می‌بایست تحت تأثیر هیچ‌گونه عوامل مادی و معنوی قرار نگیرد؛ به خصوص این‌که از سوی کسی و یا قوه‌ای به عزل شدن و قطع معاش ماهوار و... تهدید نشود تا از این طریق بتواند با

آسودگی و بررسی همه جانبه به صادر کردن حکم مبادرت ورزد.

امر قضاوت از مهم‌ترین موارد در برقراری نظم و امنیت جامعه به حساب می‌آید؛ بنابراین، در این امر باید انصاف و عدالت به وجه احسن مورد رعایت قرار گیرد؛ چنان‌که خداوند (ج) در قرآن کریم می‌فرماید: «ای اهل ایمان، برای خدا پایدار و استوار بوده و به عدالت و راستی و درستی گواه باشید و البته شما را نباید عداوت گروهی بر آن دارد که از راه عدل بیرون روید، عدالت کنید که به تقوا نزدیک‌تر (از هر عمل) است و از خدا بترسید که البته خدا به هر چه می‌کنید آگاه است». آنچه در این آیه به آن اشاره شده و تأکید صورت گرفته است، بیان عبارت «رعایت تقوا» است که این بیان اهمیت عدالت در همه امور به خصوص امر قضاوت را برای همه می‌رساند.

بنابراین، انسان به غیر از مقام قوه انسانیت، حیوان محض به شمار می‌آید. از این جهت بر قشر خاص در جامعه که جایگاه ویژه‌ای یافته و از شخصیت حقوقی برخوردار شده، به ویژه قضاوت که در مقام داوری نشسته و نماد عدل الهی را به خود تخصیص داده‌اند، آدابی برای آن‌ها به صورت خاص تأکید شده است که لزوماً باید در امر اجرای عدالت در جریان قضاوت باید آن‌ها رعایت شوند؛ از این رو، تمثیل اجرای عدالت و دستورات و اوامر الهی در میان اقشار جامعه، به خصوص در رفتار قضات، باید بیش‌تر از سایر قشرها تجلی و ظهور داشته باشد. بدون تردید، قاضی‌های مسلمان باید مؤدب به آداب دینی و متخلق به اخلاق الهی باشند؛ اما آنچه در آداب این گروه و صنف با توجه به حرفه‌ای که دارند و می‌بایست بیش از دیگر اوصاف نمایان باشد، صفت عدالت است (آملی، ۱۳۹۶: ۷۹). هم‌چنین با توجه به اهمیت رعایت عدل در امر قضا، امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه‌ای به مالک اشتر بیان داشته است: «باید که محبوب‌ترین کارها در نزد تو، کارهایی باشد که با میانه‌روی سازگارتر بوده و با عدالت دم‌سازتر و خشنودی رعیت را در پی داشته باشد؛ زیرا خشم توده‌های مردم، خشنودی نزدیکان را زیر پای بسپرد و حال آن‌که خشم نزدیکان اگر توده‌های مردم از تو خشنود باشند، ناچیز گردد.» (منهاج دشتی)، ۱۳۹۱: ص ۲۷۱.

با توجه به بیانی که گذشت، اهمیت رعایت عدل در امر قضاوت در اندیشه آیت‌الله محسنی علیه السلام نیز بیش از اندازه تأکید شده است؛ چنان‌که ایشان بیان داشته است: «هرکس عاقلانه و منصفانه قضاوت کند، می‌داند که علت مشکلات و بدبختی‌های میلیون‌ها انسان

در قرن حاضر و نیز در قرون گذشته، دوری و یا بدفهمی آنان از دین بوده است.» (محسنی، همان: ص ۱۸۰).

بنابراین، رعایت عدل در تمامی امور، به خصوص امر قضاوت، از مهم‌ترین مؤلفه‌ها است؛ طوری که این مورد در کلام پروردگار، امیرالمؤمنین و نیز از سوی آیت الله محسنی (در مفهوم عام آن)، تأکید شده است.

قانون‌گذار افغانستان در ماده‌ی ۳ قانون تشکیل و صلاحیت محاکم بیان داشته است: «قوه قضائیه حل و فصل قضایا و منازعات بین اشخاص حقیقی و حکمی به شمول دولت، تأمین عدالت، حمایت از حقوق فرد و جامعه مطابق احکام قانون به مقصد توحید مرافق قضایی را در کشور تأمین می‌نماید.» آنچه از این ماده استنباط می‌شود، تأمین عدالت یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های نظام به حساب می‌آید؛ طوری که قانون‌گذار افغانستان در ماده‌ی ۱۱۹ قانون اساسی نیز بیان داشته است: «اعضای ستره محکمه قبل از اشغال وظیفه، حلف آتی را در حضور رئیس جمهور به جا می‌آورد: بسم الله الرحمن الرحیم. به نام خداوند بزرگ (ج) سوگند یاد می‌کنیم که حق و عدالت را بر طبق احکام دین مقدس اسلام، نصوص این قانون اساسی و سایر قوانین افغانستان تأمین نموده، وظیفه قضا را با کمال امانت، صداقت و بی‌طرفی اجرا نمایم.» قانون‌گذار افغانستان در این ماده از عبارت «و سایر قوانین افغانستان» جهت اجرای هر چه بهتر عدالت به کار برده است؛ بنابراین، بر طبق ماده‌ی ۱۳۱ قانون اساسی، اگر طرف قضیه یکی از پیروان اهل تشیع باشد، قانون‌گذار با استناد به ماده‌ی ۱۱۹ و با رعایت ماده‌ی ۱۳۱ این قانون (قانون اساسی)، پرونده را مطابق با فقه اهل تشیع بررسی و اصدار حکم خواهد کرد.

بر اساس آنچه بیان شد، می‌توان استنباط کرد که رعایت عدالت در امور قضایی، رابطه تنگاتنگی با استقلال این نهاد (اعم از شخص حقوقی و حقیقی آن) دارد. لذا استقلال قضایی دارای مبانی است که در ذیل به آن پرداخته خواهد شد.

الف. اصل تفکیک قوا

اصل تفکیک قوا در قوانین کشورها، به خصوص در جمهوری اسلامی افغانستان، پذیرفته شده و در مواد ۷۱ (حکومت) یعنی قوه مجریه، ماده‌ی ۸۱ (شورای ملی) یعنی قوه مقننه و در ماده‌ی ۱۱۶ به قوه قضاییه پرداخته شده است.

بنابراین، اصل تفکیک قوا بیش از آن که مبنایی برای استقلال قضایی باشد، خود به عنوان یکی از ارکان اساسی برای تحقق استقلال قضایی است؛ مثلاً زمانی که از اجزای استقلال قضایی بحث می‌شود، در مرحله اول بیان می‌شود که نهاد قضایی باید مستقل باشد.

ب. تأمین حقوق و آزادی‌های اشخاص

استقلال قضایی شرط اساسی برای حفظ حقوق و آزادی‌های اشخاص به حساب می‌آید؛ طوری که در ماده‌ی ۱۵۶ قانون اساسی افغانستان نیز به آن تصریح شده است؛ مثلاً اگر دعوی میان دو طرف صورت گرفته باشد و یک طرف آن شخصی دارای نفوذ سیاسی و قدرتمند و طرف دیگر آن شخصی ضعیف باشد، اگر ارگان‌های قضایی از جنبه استقلال برخوردار نباشند، ممکن است طرف کم‌قدرت به حق خود نائل نشود.

ج. اصل حاکمیت قوا

اصل حاکمیت قوا به این معنا که قانون‌پشتوانه استقلال قضایی و استقلال قضایی نیزپشتوانه حاکمیت قانون به حساب می‌آید؛ مثلاً قانونی تصویب شود ولی اشخاص زیر بار اجرای آن نرود و قوه قضاییه در این جا است که اعمال آن قانون را بالای مردم تضمین می‌کند؛ یعنی قانون در واقع به مثابه یک موجود زنده می‌ماند که توسط قوه مقننه به دنیا می‌آید، توسط قوه قضاییه تضمین گردیده و توسط قوه مجریه در مقام اجرا گذاشته می‌شود.

د. توسعه اقتصادی

علاوه بر همه مفادی که استقلال قضایی به همراه دارد، این مورد می‌تواند در توسعه اقتصادی یک جامعه نیز دست باز داشته و در این عرصه نیز کمک کند؛ مثلاً یک تاجر خارجی بخواهد در افغانستان سرمایه‌گذاری کند برای وی سؤالی شاید مطرح شود که اگر مشکلی در بخش مالیات شرکت وی پیش آید، آیا مرجعی وجود دارد که به این موضوع رسیدگی کند؟ آیا مرجع فوق‌توان لازم جهت اجرای عدالت در این زمینه را دارد یا خیر؟ بنابراین، اگر قوه قضاییه یک کشور از استقلال کامل برخوردار باشد، بر توسعه اقتصادی آن کشور نیز تا جایی مفید واقع خواهد شد.

بنابراین، با توجه به آنچه در بررسی مواد قانون اساسی افغانستان در باب قضا گذشت، به

این نتیجه می‌توان دست یافت که مطابق با قانون اساسی افغانستان، قضات و قوه قضائیه در این کشور از استقلال کامل برخوردار بوده و هیچ‌کسی نمی‌تواند آن‌ها را از حیث مادی و معنوی (از دست دادن مسلک قضا) تهدید کرده و اهداف خود را توسط قضات به پای کمال برساند؛ زیرا قانون‌گذار افغانستان در مواد ۱۲۲، ۱۲۵ و ۱۲۶ قانون اساسی به مواردی اشاره دارد که زمینه زیرپا کردن استقلال قاضی در صورت موجودیت آن بعید به نظر می‌رسد.

هرچند در ماده‌ی ۱۲۷ این قانون در رابطه با عزل رئیس ستره محکمه و یا سایر اعضای آن اشاره دارد؛ لکن مطابق این ماده که در آن بیان شده است: «هرگاه بیش از یک ثلث اعضای ولسی جرگه، محاکمه رئیس یا عضو ستره محکمه را بر اساس اتهام به جرم ناشی از اجرای وظیفه یا ارتکاب جنایت تقاضا نمایند و ولسی جرگه این تقاضا را با اکثریت دو ثلث کل اعضا تصویب کند، متهم از وظیفه عزل و موضوع به محکمه خاص محول می‌گردد...» بر طبق مفاد ماده‌ی فوق، به نظر می‌رسد زمینه دخالت و تحت تأثیر قرار دادن استقلال قضات قابل تأیید نباشد؛ زیرا با توجه به ماده‌ای که بیان شد، شرایط این ماده برای عزل رئیس یا یکی از اعضای ستره محکمه آسان به نظر نمی‌رسد.

بند سوم: عدم پیش‌داوری

پیش‌داوری در امر قضا به این معنا است که قاضی می‌بایست خالی‌الذهن باشد و نسبت به مجرمیت یا براءت کسی قبل از بررسی دقیق پرونده ابراز نظر نکند. اگر در اندیشه قاضی قبل از بررسی پرونده پیش‌داوری در جریان باشد، بر طبق آن می‌توان بی‌طرفی محکمه را زیر سؤال برد. به همین دلیل است که مطابق با بند ۳ ماده‌ی ۱۴ قانون اجراءات جزایی افغانستان، هرگاه کسی در پرونده‌ای ابتدا سارنوال، وکیل مدافع، شاهد و یا قاضی باشد، نمی‌تواند در تعقیب عدلی شرکت کند؛ زیرا او نسبت به آن پرونده خالی‌الذهن نیست و این مورد بی‌طرفی محکمه در امر قضاوت را زیر سؤال می‌برد.

اهمیت منع پیش‌داوری تا آن جا است که آیت‌الله محسنی رحمته‌الله علیه نیز در این باره بیان می‌دارد: «... روح قاضی در دام طمع نیفتد در قضاوت به آنچه در آغاز به ذهنش می‌آید بدون این که به ریشه مطلب برسد، قضاوت نکند.» (محسنی، ۱۴۱۲: ۲۲۳).

در رابطه با بی‌طرفی قضات دو دیدگاه و یا دو معیار وجود دارد که اولین معیار تحت عنوان

«معیار ذهنی یا شخصی» و دومین معیار ذیل عنوان «معیار نوعی یا عینی» قابل بحث می‌باشد.

الف. معیار ذهنی

معیار ذهنی اشاره به حالت روانی و فکری قاضی دارد؛ یعنی قاضی پرونده باید دارای حالت روانی و فکری بی‌طرفانه باشد که بعضاً این مورد را صرف نظر کردن از پیشداوری نیز می‌نامند. زمان ارزیابی بی‌طرفی محکمه از نظر ذهنی به این سؤال‌ها پاسخ داده می‌شود که آیا قاضی یا عضوی از اعضای دادگاه اندیشه‌ی نادرستی در ذهن دارد؟ آیا تصمیم مغرضانه‌ای خواهد گرفت؟ آیا این احتمال وجود دارد که منافع یکی از طرفین را ترجیح دهد؟ آیا خود نفعی و یا سهمی در دعوا دارد؟ گاهی ممکن است یکی از اعضای محکمه از رنگ پوست یا ملیت متهم تنفر داشته باشد و این حس را در قالب تمایلات نژادپرستانه به نمایش بگذارد.

بنابراین، آنچه در رابطه با معیار ذهنی می‌توان ابراز کرد این است که دیده شود آیا قاضی در امر قضاوت بی‌طرف بوده است یا خیر؟ البته احراز این مورد از شدت و سختی خاصی برخوردار است؛ مثلاً کسی شاهد قتل بوده است که می‌گوید من دیدم که شخص الف دیگری را به قتل رساند اما این که آیا قتل عمدی بوده یا خیر، قابل رؤیت نیست؛ بلکه درک فرد ناشی از همان عنصر مادی جرم می‌شود؛ به عبارت دیگر، قاضی به یک شخصی توهین کند که مثلاً قوم شما این‌گونه شرور است که این عمل نشان‌دهنده بی‌طرفی قاضی نیست.

از این رو، مطابق با ماده‌ی ۱۱ قانون تشکیل و صلاحیت محاکم، در محاکم افغانستان حکم به صورت علنی بیان و صادر می‌شود. البته، مسلم است که قاضی قبل از صدور رأی به محکومیت و یا برائت متهم، نمی‌تواند حکم را بیان کند؛ زیرا تخطی از این امر باعث خدشه‌دار شدن بی‌طرفی قاضی خواهد شد.

ب. معیار عینی

بی‌طرفی از معیار عینی پیروی می‌کند و معیار عینی بر این نکته تأکید دارد که آیا قاضی از نظر یک فرد متعارف یا یک شهروند عادی بی‌طرف محسوب می‌شود یا خیر؟ مطابق این معیار عدالت نه تنها باید اجرا شود؛ بلکه اجرای آن باید دیده شود (احمدی، ۱۳۹۶: ص ۱۱۲).

بر همین اساس است که قانون‌گذار در ماده‌ی ۱۶ قانون اجراءات جزایی بیان داشته است:

«(۱) قاضی در حالات ذیل صلاحیت اشتراک در رسیدگی دعوی جزایی را ندارد: ۱- در صورتی که جرم علیه وی و یا یکی از اقارب وی ارتکاب گردیده باشد؛ ۲- در صورتی که متهم از جمله اقارب وی باشد؛ ۳- در صورتی که قبلاً در عین قضیه مأمور ضبط قضایی، سارنوال، مشاور حقوقی یکی از طرفین، اهل خبره یا شاهد اشتراک نموده و یا در قضیه حکم صادر نموده باشد؛ ۴- در سایر حالاتی که قانون حکم نموده باشد. (۲) هرگاه قاضی در یکی از حالات مندرج فقره ۱ این ماده در رسیدگی قضیه و صدور حکم اشتراک نموده باشد، حکم صادره به ابطال مواجه می‌گردد.»

بنابراین، مطابق با ماده‌ی بیان شده، برای نفی هرگونه تردید در رابطه با بی‌طرفی دادگاه، بر ویژگی‌های ساختاری و عملکردی آن باید تمرکز شود؛ مثلاً اگر مجنی علیه پرونده مورد رسیدگی خود و یا یکی از اقارب قاضی پرونده باشد و یا متهم یکی از اقارب قاضی به حساب آید و ... در همه موارد فقره‌ی ۱ ماده‌ی ۱۶ قانون اجراءات جزایی افغانستان، قاضی می‌بایست قرار عدم صلاحیت در رسیدگی به پرونده را صادر نماید؛ در غیر آن حکم صادره از ارزشی برخوردار نبوده و به ابطال مواجه خواهد شد. البته، مطابق با ماده‌ی ۱۷ این قانون، هریک از متهم، مجنی علیه، مدعی حق‌العبد یا نماینده قانونی آن‌ها می‌توانند در احوال مندرج فقره‌ی ۱ ماده‌ی ۱۶ قانون اجراءات جزایی، رد صلاحیت قضایی را مطالبه نمایند.

بنابراین، با توجه به آن‌که عدم پیشداوری یکی از متولدين بی‌طرفی دادگاه است، بی‌طرفی فوق یکی از تضمین‌های مشترک دادرسی منصفانه است که هم در امور جزایی و هم مدنی جریان دارد؛ لذا براساس ماده‌ی ۶۵ قانون اصول محاکمات مدنی ۱۳۶۹، رئیس و اعضای محکمه، در صورت تحقق جهات رد، از رسیدگی به دعوی مدنی باید اجتناب کنند.

بند چهارم: برخورد مساوی با طرفین دعوا

عدالت در امر قضا می‌تواند موارد زیادی را دربرگیرد؛ لکن عدالت در همه موارد به معنای برخورد مساویانه با همه نیست؛ طوری که در اصطلاح، عدالت به معنای قرار دادن هر چیزی به جای خود آن است؛ ولی برخورد مساوی در بسیاری موارد این معنا را زیر پا می‌گذارد. در کل برخورد مساویانه با طرفین دعوا می‌تواند در زمره و یکی از مباحث مهم رعایت عدالت باشد؛ لکن با توجه به اهمیت این مورد در قرآن کریم، اندیشه آیت الله محسنی رحمته‌الله و قانون‌گذار

افغانستان به صورت جداگانه آمده است.

در کلام الهی (قرآن کریم) با توجه به این مهم، بر مساوات و برابری تأکید زیادی شده است؛ از جمله آیه ۱۳ سوره حجرات که در آن بیان شده است: «ای مردم ما همه شما را نخست از مرد و زنی آفریدیم و آن‌گاه شعبه‌های بسیار و فرق مختلف گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسید، همانا بزرگوار و با افتخارترین شما نزد خدا باتقواترین شمایند، همانا خدا کاملاً دانا و آگاه است». بنابراین، هیچ ثروتمندی را بر فقیر، هیچ بزرگی را بر طفل، هیچ مردی را نسبت به زن و هیچ گندمی رنگی را بر سیاه‌رنگ در مقام و منزلت انسانی برتری نیست؛ زیرا انسان‌ها به عنوان گل سرسبد هستی و اشرف مخلوقات، از کرامت ذاتی برخوردار بوده و از این حیث نیز نسبت به یکدیگر مساوی پنداشته می‌شوند.

از این رو، یکی از موارد دیگری که در رابطه با آداب قضاوت می‌توان برشمرد، رعایت تساوی افراد در برابر قانون است. بر این اساس است که قانون‌گذار افغانستان در ماده‌ی ۲۲ قانون اساسی این کشور بیان داشته است: «هر نوع تبعیض و امتیاز بین اتباع افغانستان ممنوع است. اتباع افغانستان اعم از زن و مرد در برابر قانون دارای حقوق و وجایب مساوی می‌باشند.» مطابق با بخش نخست ماده‌ی فوق، هر نوع تبعیض - اعم از مثبت و یا منفی - مورد منع قانون‌گذار قرار گرفته است. تبعیض منفی برای نکتته اشاره دارد که قاضی فرد متهم یا مدعی را از برخی امتیازات وی محروم کند؛ مثلاً فرد متهم برای اثبات بی‌گناهی باید وکیل مدافع داشته باشد؛ ولی قاضی با توجه به تبعیضی که نسبت به او دارد، وی را از این حق محروم کند. تبعیض مثبت عبارت است از اختصاص برخی از امتیازات و حقوق به برخی افراد یا گروه‌ها بر اساس دین، مذهب، زبان، جنس، قوم، رنگ، سن، معلولیت و... (احمدی، همان: ص ۱۱۷).

بخش دوم ماده‌ی ۲۲ به تساوی افراد در برابر قانون اشاره دارد؛ چنان‌که مصادیق آن «زن و مرد» را نیز بیان داشته است. بر اساس ماده‌ی ۶ کد جزای افغانستان: «مظنون، متهم و محکوم بدون در نظر داشت تعلقات ملیتی، نژادی، زبانی، قبیله‌ای، دینی یا مذهبی، عقیده سیاسی، تحصیل، شغل، نسب، دارایی، موقف اجتماعی، محل سکونت و اقامت در برابر قانون از تساوی کامل برخوردار می‌باشند.» هم‌چنین در ماده‌ی ۱۰ مقرر طرز سلوک قضایی برای جمهوری اسلامی افغانستان مصوب ۱۳۸۶ نیز بیان شده است: «قاضی باید هنگام رسیدگی

قضایا به حقوق قانونی طرفین دعوا توجه جدی مبذول نموده و بر اساس حق تساوی طرفین دعوا در پیشگاه قانون و محکمه از قائل شدن هرگونه امتیاز و برتری که به یکی از طرفین دعوا اختصاص یافته است، اجتناب به عمل آورد. قاضی نمی‌تواند اظهارات یکی از اطراف دعوا یا قایم مقام وی را پیرامون موضوعی که ممکن است در نتیجه دعوا مؤثر باشد، در غیاب طرف دیگر دعوا یا رد صورت عدم موافقه وی استماع نماید.» هم‌چنین مطابق با ماده‌ی ۱۵ این مقرر: «غیر جانب‌دار بودن قاضی، یکی از بهترین و مطمئن‌ترین تضمین برای تحقق عدالت است. پس قاضی مکلف است غیر جانب‌داری را در تمام اعمال خود منحصراً قاضی عملی سازد و از هرگونه تبعیض نژادی، جنسی، قومی، لسانی، مذهبی و سلیقه‌ای در اجراء وظایف قضایی خود احتراز نماید.» از این رو، قاضی می‌بایست در هنگام اجرای تمامی وظایف قضایی خویش، از جمله مسئولیت‌های اداری، باید بدون طرفداری، تبعیض یا تعصب به نفع یا علیه شخص یا طرف قضیه عمل نماید؛ قاضی‌ای که در جریان جلسه قضایی از تبعیض کار می‌گیرد و این تبعیض را از تطبیق عدالت منحرف می‌سازد. قاضی باید موظف باشد از چنان روش، رفتار، نطق و سخن به شمول حرکات دست و پا و چگونگی چهره که از نظر طرفین یا اطراف قضیه، وکلای مدافع، اشخاص دیگر یا مردم عام، تبعیض قضایی تلقی شود، اجتناب ورزد (جمع نویسندگان، ۱۳۹۸: ص ۴۷-۴۹).

به عبارت دیگر، بر طبق دیدگاه فقه اهل تشیع، واجب است قاضی در گفتار و سلام کردن و نگاه کردن و دیگر اسباب احترام، مانند اجازه ورود دادن و برخاستن و نشستن و گشاده‌رویی، با دو طرف دعوا به طور مساوی برخورد کند و نیز واجب است به سخن اصحاب دعوا گوش فرا دهد و انصاف را در جایی که از او عملی سر می‌زند که رعایت آن را ایجاب می‌کند، نسبت به هردو طرف رعایت نماید؛ ولی واجب نیست در گرایش قلبی نسبت به دو طرف دعوا جانب مساوات را نگه دارد، خواه هردو مسلمان باشند یا نباشند و مکروه است به طور مشخص یکی از آن‌ها را طرف خطاب قرار دهد؛ زیرا در این کار نوعی ترجیح وجود دارد که کم‌ترین درجه آن کراهت است (دادمرزی، ۱۳۹۴: ص ۱۹۸-۱۹۹).

برخورد برابر و دور از تبعیض نسبت به طرفین دعوا در دعاوی جزایی و مدنی، از جمله مهم‌ترین موارد در بحث قضاوت به شمار می‌رود؛ طوری که آیت‌الله محسنی رحمته‌الله علیه با رعایت آیات مبارکه قرآن کریم در این خصوص بیان داشته است: «قضاوت در خوبی و بدی روی افراد با

قطع نظر از قومیت و شهروندی و زبان و نژاد صورت گیرد.» یعنی این مورد جزء دغدغه‌های اساسی این فقیه توانمند جهان اسلام بوده و بر قاضی ملزم دانسته است تا در امر قضاوت - چه پرونده خوب باشد و یا بد - در هر صورت به دور از در نظر گرفتن قوم، شهروندی آن یعنی این که آیا روستایی است یا شهری، افغانستانی است یا خارجی، زبان آن دری است یا پشتو و یا این که از قوم پشتون است یا تاجیک یا هزاره و... این موارد نباید در تصمیم‌گیری وی (قاضی) تأثیر گذاشته و او را از صدور حکم عادلانه دور کند (محسنی، ۱۳۹۲: ص ۱۲۶). هم چنین «حفظ بی طرفی و عدم تمایل به یکی از طرفین نزاع در موقع قضاوت» (محسنی، ۱۳۸۷: ص ۸۶) نیز مورد اشاره ایشان بوده است که این مورد نیز در زمره مباحث برخورد مساوی با طرفین دعوا برمی‌گردد.

بند پنجم: پرهیز از رشوه

در رابطه با رشوه باید گفت که بر طبق دیدگاه‌های فقهای اسلامی رشوه حرام است، خواه آنچه به نفع رشوه‌دهنده حکم می‌شود حق باشد و یا باطل؛ یعنی قاضی مقدار پولی یا مالی را به عنوان رشوه دریافت کند و با توجه به آن که حق هم با رشوه‌دهنده است، به نفع وی حکم کند؛ لذا بر طبق دیدگاه فقهای اسلامی این امر حرام پنداشته شده است.

در رابطه با حرمت این امر از امام صادق علیه السلام روایت شده است که رشوه، کفر به خداوند و پیامبر او می‌باشد. رشوه چنان که بر رشوه‌گیرنده حرام است، بر رشوه‌دهنده نیز حرام است؛ زیرا وی با این عمل، به گناه و عدوان کمک کرده است؛ مگر آن که راه رسیدن او به حقش فقط رشوه‌دادن باشد که در این صورت فقط بر رشوه‌گیرنده حرام است و در صورت موجود بودن رشوه، باید برگردانده شود و اگر تلف شده باشد، باید مثل یا قیمت آن بازگردانده شود (دادمرزی، پیشین: ص ۱۹۹).

در اندیشه آیت‌الله محسنی علیه السلام نیز رشوه گرفتن برای قضات امر ناپسند تلقی شده و بر منع آن قلم زده است؛ طوری که در این رابطه بیان داشته است: «از جمله شرایط قاضی در نظر من علم او به با احکام شرعی متعلق به قضا است که پس از احراز معتبر موضوع، حکم شرعی آن را بداند و قضاوت کند و دیگر عدالت اوست که حیف و میلی نکند و رشوه نگیرد.» هر چند که ایشان این مورد را یکی از شرایط قضاوت دانسته است؛ ولی می‌توان جزء

آداب قضاوت نیز دانست.

در کد جزای افغانستان رشوه به عنوان یک جرم مستقل به بحث و بررسی گرفته شده است و قانون‌گذار در ماده‌ی ۳۷۰ این قانون بیان داشته است: «(۱) هرگاه موظف خدمات عامه یا موظف دولت خارجی یا سازمان بین‌المللی یا بین‌الحکومتی یا موسسه غیردولتی یا موظف موسسه خصوصی که فعالیت‌های اقتصادی، مالی یا تجارتي یا سایر خدمات عامه را انجام می‌دهند، به منظور اجرا یا امتناع از وظیفه که به آن مکلف است یا به منظور احراز یا حفظ موقف مشخص به اسم خود یا شخص یا نهاد دیگری به شکل مستقیم یا غیرمستقیم، پول، مال یا منفعت نامشروع را اخذ، طلب یا وعده پرداخت آن را بگیرد یا به عنوان بخشش آن را قبول کند یا شخصی به مقاصد متذکره پول، مال یا منفعت نامشروع را به شکل مستقیم یا غیرمستقیم به اشخاص مذکور پیشکش نماید یا وعده پرداخت آن را بدهد، عمل مذکور رشوه شناخته می‌شود. (۲) ...» با توجه به مفاد ماده‌ی فوق، قانون‌گذار افغانستان در این ماده رشوه را تعریف و افرادی که در دایره شمول این ماده قرار می‌گیرند را نیز مشخص کرده است. یکی از افراد، موظف خدمات عامه است که در صدر فقره‌ی ۱ ماده‌ی فوق بیان شده است که بر طبق بند ۴ ماده‌ی ۴ کد جزا: «موظف خدمات عامه، شخصی است که به اجرای خدمات عامه توظیف گردیده و شامل اشخاص ذیل می‌باشد: ۱- کارکن دولت، تصدی‌ها و شرکت‌های دولتی؛ ۲- کارکن موسسه‌های عامه یا تشبثاتی که خدمات عامه را انجام می‌دهند؛ ۳- اعضای ارکان دولت و اعضای نهادهای انتخابی؛ ۴- قاضی، سارنوال، وکیل مدافع، حکم، اهل خیره و سایر اشخاص که تصادیق‌شان معتبر شناخته شود؛ ۵- ...» در واقع با توجه به صدر فقره‌ی ۱ ماده‌ی ۳۷۰ و با نگاهی به بخش چهارم بند ۴ ماده‌ی ۴ کد جزای افغانستان، یکی از موارد موظف خدمات عامه، قضات می‌باشد؛ لذا اگر قاضی رشوه گیرد، بر طبق فقره‌ی ۱ ماده‌ی ۳۷۱ کد جزا به شرح زیر مجازات خواهد شد:

۱. در صورتی که وجه رشوه تا ده هزار افغانی باشد، به حبس قصیر؛

۲. در صورتی که وجه رشوه بیش از ده هزار تا بیست هزار افغانی باشد، به حبس متوسط

دو سال؛

۳. در صورتی که وجه رشوه بیش از هزار تا پنجاه هزار افغانی باشد، به حبس متوسط از دو تا

چهار سال؛

۴. در صورتی که وجه رشوه بیش از پنجاه هزار تا یک صد هزار افغانی باشد، به حداکثر حبس متوسط؛

۵. در صورتی که وجه رشوه بیش از یک صد هزار تا یک میلیون افغانی باشد، به حبس طویل تا ده سال؛

۶. در صورتی که وجه رشوه بیش از یک میلیون افغانی باشد، به حبس طویل بیش از ده سال.

از این رو، بر اساس فقره ۲ ماده ۳۷۱ کد جزا: «هرگاه وجه رشوه پول نقد، جنس یا منفعت مادی نباشد، مرتکب حسب احوال به حبس قصیر یا متوسط، محکوم می‌گردد.» بنابراین، با توجه مواردی که بیان شد، رشوه از نگاه دینی و از نظر قانون‌گذار افغانستان یک عمل حرام و جرم محسوب می‌شود. آیت‌الله محسنی رحمته‌الله‌علیه علاوه بر دیگر آدابی که برای قضاوت در نظر گرفته است، با رعایت روایتی از امام صادق علیه‌السلام، رشوه را حرام دانسته و این امر را برای قاضی مجاز نمی‌داند. البته، در روایتی که از امام صادق نقل شده است، علاوه بر حرمت این امر، یک استثنا بر آن وارد است و آن وقتی است که تنها راه رسیدن به حق، دادن رشوه باشد. پس در صورتی که همه راه‌ها برای رسیدن به حق بسته شود و تنها یک راه باقی باشد (دادن رشوه)، در این جا بر طبق قاعده اضطرار و روایتی که از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است، می‌توان به آن متوسل شده و حق خود را گرفت.

بند ششم: قاطعیت در اجرای احکام الهی و عمل به حکم خدا

علاوه بر مواردی که بیان آن گذشت، یکی دیگر از مواردی که در امر قضاوت مهم است، بحث قاطعیت در اجرای احکام الهی است و قضاوت می‌بایست پرونده‌ها را با دقت تمام بررسی کرده و ضمانت اجراهای متناسب با آن را در نظر گیرند.

مطابق با ماده ۲ کد جزای افغانستان، جرایم به چهار دسته‌ی حدود، قصاص، دیات و تعزیرات قابل تقسیم دانسته شده است؛ از این رو، لزوماً قضاوت در جرایم مستوجب حدود، قصاص و دیات دست باز نداشته و باید احکامی را که از سوی شارع مقدس بیان شده‌اند، بر مرتکب آن اعمال نماید؛ لکن در جرایم مستوجب تعزیر، قاضی دست باز داشته و می‌تواند در کم و کیف و نوع مجازات دخالت کند.

بنابراین، با توجه به موارد فوق، قاضی باید در اجرای احکام الهی قاطع بوده و برای احقاق حق و اجرای عدالت این احکام را به صورت جدی به اجرا درآورد.

نتیجه‌گیری

از بررسی مواردی که بیان شد می‌توان به این نتیجه رسید که اولاً، قاضی به معنای کسی است که در رابطه به موضوعی حکم و یا قضاوت می‌کند و با توجه به آن قاضی به دو نوع، قاضی منصوب و قاضی تحکیم، قابل تقسیم است.

فرایند انتخاب قاضی در افغانستان از پیچیدگی خاصی برخوردار نبوده و شرایط از قبل برای افرادی که می‌خواهند به این مسلک گماشته شوند، از سوی قانون‌گذار پیش‌بینی شده است.

زمانی که فردی به عنوان قاضی گماشته می‌شود، می‌بایست برای این امر آدابی را رعایت کند که این آداب در اندیشه آیت‌الله محسنی رحمته‌الله از یک سو و دیدگاه قانون‌گذار از سوی دیگر، مورد بررسی قرار گرفت. مهم‌ترین موردی که قاضی در امر قضاوت باید به آن توجه داشته و آن را رعایت کند، تحقق عدالت و انصاف است؛ یعنی نباید قاضی تصمیمی را اتخاذ کند که دور از عدالت و انصاف باشد. البته، این امر (اجرای عدالت) مشروط بر آن است که قاضی استقلال داشته باشد و بتواند در تصمیم خود مطابق با اراده و برداشت خودش از پرونده تصمیم گیرد. با توجه به بررسی‌های مواد بیان شده در رابطه به این مورد در قوانین افغانستان، به نظر می‌رسد که در افغانستان قضاوت از استقلال کامل برخوردارند و در این قسمت هیچ نهادی نمی‌تواند آن‌ها را تحت فشار قرار داده و از این مجرا، در تصمیم‌های آن‌ها دخل و تصرف نماید.

به دنبال تمثیل عدالت از سوی قاضی، عدم پیشداوری یکی دیگر از مؤلفه‌های مهم در امر قضاوت است. این مورد را به خالی‌الذهن بودن قاضی نیز تعبیر می‌کنند؛ یعنی قاضی نباید در ابتدا و قبل از بررسی پرونده مطرح شده نظریه نژاد، قوم، ملت، رنگ و... متهم و مدعی، دست به قضاوت بزند؛ بلکه می‌بایست با ایمان راسخ به پروردگار و رعایت شریعت اسلامی، به امر قضاوت مبادرت ورزیده و عدالت را به بهترین شکل ممکن آن به انجام برساند.

هرچند که مطابق بیان‌های قانون‌گذار افغانستان که در آن برای قضاوت بازنشسته تا آخر عمر معاش پرداخت می‌شود و از این حیث راه رشوه را بسته است؛ ولی گرفتن رشوه از سوی قاضی

به شدت نهی شده و این عمل در اندیشه آیت‌الله محسنی رحمته‌الله‌علیه حرام تلقی شده و در کد جزا به عنوان جرم تعزیری مستحق مجازات دانسته شده است.

در هر صورت آدابی که برای قضاوت از سوی آیت‌الله محسنی رحمته‌الله‌علیه و قانون‌گذار افغانستان مورد بررسی و بیان قرار گرفته است، نقطه عطف است برای احقاق حق و اجرای عدالت.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم (بی تا)، لسان العرب، ج ۱۲، بیروت، بی نا.
۳. احمدی، محمدعارف (۱۳۹۶)، دادرسی منصفانه، تهران، نشر میزان، چاپ اول.
۴. انوری، حسن (۱۳۸۶)، فرهنگ بزرگ سخن، ج ۶، نشر مهارت، چاپ اول.
۵. انوری، حسن (۱۳۸۶)، فرهنگ بزرگ سخن، ج ۸، نشر مهارت، چاپ اول.
۶. بلاغی، سید صدرالدین (۱۳۴۵)، عدالت و قضا در اسلام، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم.
۷. البهوتی، الشیخ العلامه منصور بن یونس بن ادریس (۱۳۸۸)، کشف القناع (قضا و اقناع)، ترجمه قاضی عبدالصیرفایز، کابل، نشر سعید، چاپ اول.
۸. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۹۱)، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، ج ۱، تهران، انتشارات گنج دانش، چاپ پنجم.
۹. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۹۱)، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، ج ۴، تهران، انتشارات گنج دانش، چاپ پنجم.
۱۰. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۱)، آداب قضاوت در اسلام، قم، نشر اسراء، چاپ سوم.
۱۱. حیدرزاد، ولی الله (۱۳۹۵)، الگوی مطلوب جذب و گزینش قضات در نظام قضایی جمهوری اسلامی ایران، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه امام صادق علیه السلام، دانشکده معارف اسلامی و حقوق.
۱۲. دادمرزی، سید مهدی (۱۳۹۴)، ترجمه تحریر الروضة فی شرح اللمعة، قم، نشر طه، چاپ دهم.
۱۳. ساکت، محمدحسین (۱۳۸۲)، دادرسی در حقوق اسلامی، تهران، نشر میزان، چاپ اول.
۱۴. سنگلاخی، سید محمد یعقوب (۱۳۸۵)، قضاوت زن از دیدگاه فقه شیعه، قم، نشر مرکز جهانی علوم اسلامی، چاپ اول.
۱۵. شهید ثانی، زین الدین بن نورالدین علی بن احمد عاملی جبعی (۱۴۱۳ هـ.ق)، مسالک الافهام، ج ۱۳، بی جا، نشر موسسه المعارف الاسلامیه.
۱۶. صادق منش، جعفر (۱۳۹۱)، مطالعه تطبیقی سیاست جنایی ایران، مصر و فرانسه در قبال جرایم و تخلفات حرفه ای قضات بر اساس فقه امامیه، رساله برای دکترا.
۱۷. عزیری، ابراهیم؛ محسن امیری و محمدرضا ویژه (۱۳۹۲)، «تأثیر روش انتخاب قاضی بر استقلال قاضی در حقوق ایالات متحده با نگاهی به حقوق ایران»، فصلنامه علمی-پژوهشی پژوهش های

- حقوق تطبیقی، دوره هفدهم، شماره ۱.
۱۸. عسکری، زهرا (۱۳۹۰)، بررسی صفات جایگاه و مسئولیت قاضی در فقه اسلامی و حقوق ایران، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید چمران اهواز.
۱۹. عمید، حسن (۱۳۸۹)، فرهنگ بزرگ عمید، تهران، نشر سکه، چاپ اول.
۲۰. قانون اجراءات جزایی، ۱۳۹۲.
۲۱. قانون اساسی افغانستان، ۱۳۸۲.
۲۲. قانون اصول محاکمات مدنی، ۱۳۶۹.
۲۳. کد جزای افغانستان، ۱۳۹۶.
۲۴. محسنی، محمد آصف (۱۳۹۶)، افق اعلی، کابل، نشر مرکز حفظ و نشر آثار آیت‌الله محسنی، چاپ اول.
۲۵. _____ (۱۳۸۷)، نقش اسلام در عصر حاضر، بی‌نا، چاپ اول.
۲۶. _____ (۱۳۹۲)، قوانین زندگانی انسان در قرآن (به ضمیمه رساله بعثت)، کابل، نشر حوزه علمیه خاتم‌النبیین، چاپ اول.
۲۷. _____ (۱۳۹۳)، قانون احوال شخصیه شیعه از آغاز تا انجام، کابل، نشر بخش تحقیقات مدرسه ام‌المؤمنین خدیجه کبری، چاپ اول.
۲۸. _____ (۱۴۱۲)، تصویب از حکومت اسلامی در افغانستان، بی‌جا، نشر حرکت اسلامی افغانستان شعبه فرهنگی، چاپ دوم.
۲۹. _____ (۱۴۳۷)، پاسخ به پرسش‌های فقهی، اخلاقی و متفرقه، بی‌جا، نشر حیدری.
۳۰. مقرر طرز تنظیم و سلوک قضات، ۱۳۸۷.
۳۱. منهاج (دستی)، ابراهیم (۱۳۹۱)، نهج البلاغه به صورت موضوعی، قم، نشر بوستان کتاب، چاپ دوم.

